خاطره اولین روزه من

حالا که من به سن 9 سالگی یا همان سن تکلیف رسیده ام خیلی خوشحال هستم. چون من هم مثل پدر و مادرم می تواتم روزه بگیرم. امسال اولین سالی بود که من توانستم روزه بگیرم. اولین روزی که من خواستم روزه دار باشم خیلی خوشحال بودم. قبل از اذان صبح سحری خوردیم و هنگام نماز صبح من چادری را که پدرم از مشهد برای من خریده بود، پوشیدم و نمازم را خواندم از ذوق و شوق این که روزه گرفته بودم خوابم نمی برد. همان روز صبح باید به مدرسه می رفتم در مدرسه تشنه و گرسنه شده بودم ولی یادم می آمد که روزه هستم. آن روز تا اذان مغرب توانستم گرسنگی و تشنگی ام را تحمل کنم تا روزه ام کامل شود. آن روز برای من یک روز خاطره انگیز شد.

الینا حیدریه